A Comparative Study of the Epic Thought and Tone in Ibn Hani Al-Andalusi and Ferdowsi Tusi's Works

Mohammad Fouladi [1]
Associate Professor, University of Qom

Salman Al-Toumi [2]
M.A. in Persian Language and Literature; Al-Mustafa International University

Received: 2023/12/14 | Accepted: 2024/03/09

Abstract

Islamic literature, or the literature of Islamic nations, is considered one of the richest literary traditions in the world due to the abundance of significant works in both poetry and prose. Given that Islamic nations share similarities in their goals, civilizations, cultures, and ethical values, there are common factors that unite their literature, poets, and intellectuals. This commonality is reflected in their literary relationships, interactions, and the reciprocal influences between their literary traditions. As the shared features between Arabic and Persian literature continue to expand and diversify, it becomes necessary for scholars to examine these commonalities through specific literary forms, themes, and genres.

While scholars of comparative literature have largely analyzed and commented on most of the shared aspects between Arabic and Persian literature, this study focuses on the epic dimension. It offers a comparative analysis of Ferdowsi Tusi's Shahnameh, the greatest Persian epic masterpiece, and the poetry of Ibn Hani Al-Andalusi, from the perspective of epic thought and tone, using descriptive-analytical and comparative methods. The findings suggest that both poets demonstrate exceptional ability in vividly depicting scenes in an emotionally stirring manner. Their mastery extends beyond the realm of imagination and imagery to the realm of expression and language, as they carefully select words with a distinctive resonance and tone. In Shahnameh, epic themes dominate over religious discussions, while in Ibn Hani's poetry, the reverse is true.

Keywords: Ferdowsi, Ibn Hani Al-Andalusi, Shahnameh, epic, epic tone, epic literature.

1. **E-mail:** dr.mfoladi@gmail.com
2. **E-mail:** sandiatouli@gmail.com

دوفصلنامهٔ
زبان و فرهنگ ملل
سال۶، شماره ۱۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
صص ۲۲۵-۱۹۳

بررسی تطبیقی اندیشه و لحن حماسی ابن‌هانی الاندلسی و فردوسی توسی

محمّد فولادی[1]
دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم
سلمان التومی[2]
کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، جامعه المصطفی العالمیه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۳ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۹

چکیده

ادبیات اسلامی یا ادبیات ملل اسلامی، به دلیل فراوانی آثار ادبی برجسته در حوزه شعر و نثر، از غنی ترین ادبیات جهان به شمار می رود. از آنجا که ملت‌های اسلامی در اهداف، تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و ارزش‌های اخلاقی خود به هم نزدیک هستند، عوامل مشترکی وجود دارد که ادبیات، شاعران و اندیشمندان آن را گرد هم می-آورد و این امر در روابط ادبی و تعامل بین آنها و تأثیر دو جانبه میان ادبیات آن ملت ها بازتاب می‌یابد. از آنجا که وجوه مشترک بین ادبیات عربی و فارسی در حال گسترش و تنوع است، لازم بود پژوهشگران این وجوه مشترک را در قالب‌ها، مضامین و گونه‌های خاص ادبی بررسی کنند .گرچه علاقه‌مندان به ادبیات تطبیقی به تبیین وتحلیل و اظهار نظر درمورد اکثر وجوه مشترک ادبیات عربی و فارسی پرداخته‌اند،اما این پژوهش به بررسی جنبه حماسی بررسی می‌گردد و شاهنامه فردوسی توسی،بزرگترین شاهکار حماسی فارسی، با دیوان شعر ابن‌هانی اندلسی از

1. **E-mail:** dr.mfoladi@gmail.com
2. **E-mail:** sandiatouli@gmail.com

دیدگاه اندیشه و لحن حماسی به شیوه توصیفی- تحلیلی و تطبیقی بررسی می‌گردد. از بررسی انجام شده نتجه گرفته می‌شود که هر دو شاعر توانایی برتر در به تصویر کشیدن، انتقال صحنه ها به شیوه ای هیجان انگیز دارند. زبردستی آنان از قلمرو خیال و تصوّر فراتر می‌رود و به قلمرو بیان و الفاظ می‌رسد، از این رو کلماتی را انتخاب می‌کنند که در آن زنگ و لحنی خاصی تکرار می‌شود. در شاهنامه حماسه بر مباحث دینی غلبه دارد و در اشعار ابن هانی برعکس است.

واژگان کلیدی

فردوسی، ابن هانی اندلسی، شاهنامه، حماسه، لحن حماسی،ادبیات حماسی.

مقدمه

علم مطالعات تطبیقی موضوع مورد توجه پژوهشگران ادبی بوده و هست، یرا آنها علاقه‌مندند پیوندهایی که یک ادبیات را با دیگر ادبیات بین‌المللی گرد هم می‌آورد، نشان دهند و تفصیل جنبه‌های مختلف این پیوندها و تبیین آنها را آشکارکنند. نخستین نشانه‌های این امر پیش از قرن نوزدهم در اروپا نمایان شده بود و هر حوزه‌ای از ادبیات تطبیقی، شخصیت‌های مهمی داشت که به آن پرداختند، به طوری‌که ثمرات خوبی برای تاریخ ادبیات ایشان و جایگاه آن در ادبیات جهان فراهم آورد. مطالعات ادبیات تطبیقی، همچنان ازکشوری به کشور دیگر متفاوت است و این چیزی است که باید یکی از دلایل پژوهش درمباحث ادبی تطبیقی باشد تا شاید بتوانیم در پیشرفت و توسعه آنها سهیم باشیم.

ادبیات اسلامی - یا ادبیات ملل اسلامی- به دلیل انبوه محصولات ادبی عالی رتبه، در حوزه شعر و نثر، از غنی‌ترین ادبیات جهان به شمار می رود. و از آنجا که ملت‌های اسلامی در اهداف، تمدن‌ها، فرهنگ و ارزش‌های اخلاقی خود به هم نزدیک هستند، عوامل مشترکی وجود دارد که ادبیات، شاعران و اندیشمندان آن را

گرد هم می آورد و این امر به نوبه خود در روابط ادبی و تعامل بین آنها و تـأثیر دو جانبه میان ادبیات آن ملت ها منعکس می‌شود. تاریخ بشر، نشستی غنی تر و جامع تر از دیدار دو ملت عرب و ایران، در سطوح مختلـف سیاسـی و اجتمـاعی، فرهنگـی و فکری، فلسفی و مذهبی، ادبی و هنری، زبانی و بلاغی و... ندیده است.

از آنجا که وجوه مشترک بین ادبیات عربی و فارسی در حال گسـترش و تنـوع است، لازم بود پژوهشگران این وجوه مشترک را در قالب‌ها، مضـامین و گونـه‌هـای خاص ادبی دسته‌بندی کنند وچون علاقه‌مندان به ادبیات تطبیقـی و ترجمـه بـه تبیـین وتحلیل و اظهار نظر درمورد اکثر وجوه مشترک ادبیات عربی و فارسی پرداخته‌انـد، در این پژوهش به یکی از موضوعات ادبی، که در پژوهش‌های تطبیقـی کمتـر بـدان توجه شده، یعنی ادبیات حماسی پرداخته می‌شود. از آنجا که شـاعر بـزرگ ایرانـی، فردوسی توسی، بزرگترین شاعر حماسه پرداز در زبان فارسی است، با شاعری عربی یعنی ابن هانی اندلسی و دیوان اشعار او بررسی می گردد.دلایل این بررسـی عبـارت است از:

۱. آنها دو شاعر حماسی هستند.

۲. آنها در یک دوره زمانی زندگی می کردند (قرن چهارم)

۳. هر دو شاعر شیعه هستند.

۱. اندیشه دینی ابن هانئ الاندلسی

اشعار ابن هانی اندلسی، بـویژه آنچـه در مـدح خلیفـه فـاطمی المعـز لـدین الله گفتـه است،متأثر از اندیشه‌های شیعی اسماعیلی است که در تمـام فضـای اشـعار او نمایـان است، خصوصاً آنچه مربوط به امامت اسـت؛ ایـن امـر در اشـعاری کـه در آن المعـز لدین الله را مدح کرده، نمایان است. ابن هانی می گوید:

مـا شـئتَ لا مـا شـاءت الأقـدارُ فـاحْكُم فأنـت الواحـدُ القهّـار

(زاهد علی،۱۳۵۲ق،ص۳۶۵)

(هر چه تو مـی خـواهی تحقـق مـی‌یابـد نـه آنچـه سرنوشـت مـی خواهـد،پس

قضاوت کن که تو یگانه و برتری)

و کأنّما أنـت النّبـی محمّـد وکأنّمـا أنصـارُک الأنصـار

(همان)

(گویا شما حضرت محمد(ص) هستید و گویی طرفداران شما انصار هستند)

أنت الذی کانت تبشّـرنا بـه فی کتبها الأحبـار والأخبـار

(همان)

(تو همان کسی هستی که در موردش احبار واخبار بشارت دادند)

هذا إمام المتّقـین ومـن بـه قـد دُوّخ الطّغیـان والکفّـار

(همان)

(این امام پرهیزگاران است و به دست او ظلم و کفار مات و مبهوت شده اند)

ابیات بالا ماهیت دیوان شعری اوست، زیـرا مملـو از معـانی هیجـان و تحریـک است، امام کسی است که مشیّت واراده در دست او است. خداونـد متعـال در قـرآن کریم می فرماید "وما تشاؤون إلاّ أن یشاء الله". ابیات بالا، چنان که برخی از منتقدان گفتند، معانی تحدی و توحید را در بر می گیرد؛ توحید به معنای متمایز کـردن امـام از بقیه مخلوقات وتحدی به معنای به چالش کشیدن دشـمنان اوسـت. ابیـات بـالا بـه شکلی خلاقانه تدوین شد که هیجان و چالش آن را عمیق تر کرد. ابیاتی با جملاتـی که چهار جمله متوالی دارد و مملو از معانی فراوان و عاری از حشو و اضافه است.

شاعر برای واژگان پایه مکان‌های حساس بیت را انتخاب کرده، یعنی آغـاز هـر صدر وعجز (ماشـئت) و (فـاحکم), امـا در مـورد آخـرین قسـمت از عجـز (فأنـت الواحد القهار) معنای آن یک نتیجه طبیعی معانی پیشین آمده است. سپس تطبیق بـین دو جمله صدر می‌آید (ما شئت) و (لا ما شاءت), که شهرت این شعر بر آن بنـا شـد. زیرا شاعر عمدا با ضرب و آهنگ خاصی گوش خواننـده را هوشـیار مـی‌کنـد و بـر عکس انتظارات معمولی سخن می‌گوی؛ به این دلیل که بزرگترین دغدغه او این بود

که امامش را با چیزی ستایش کند که شاعران تا به حال به آن نرسیده اند. این همان چیزی است که مذهب اسماعیلی بر ابن هانی واجب می کند. مذهبی که حکم می‌کند امام ولی امر همه مسلمین است و تمام صفات باری بر او صدق می‌کند. به همین دلیل، از نظر ابن هانی، خلیفه المعز یگانه، مقتدر و فرمانروا است و امر و نهی می‌کند. و عجیب نیست اگر شاعر اضافه کند که المعز خود به منزله رسول خدا است، زیرا معتقد است که ویژگی های امام با رسول (ص) یکی است. یعنی در هر فضیلتی جز رسالت با او شریک است و به همین دلیل در بیت زیر گفته است:

وكأنّما أنت النبيّ محمّد وكأنّما أنصارُك الأنصارُ

(همان)

(گویا شما حضرت محمد هستید و گویی طرفداران شما انصار هستند)

گویی ابن هانی در این بیت عمداً قصد دارد خواننده را شوکه کند و شنوایی و ذهن او را به جنبش درآورد، زمانی که از ابتدای شعر، بر خلاف آنچه در فرهنگ اسلامی رایج است، شدیدترین عقاید شیعی اسماعیلی را اعلام کرد. البته معانی موجود در متن این قصیده، اغراق آمیزتر از معانی بیان شده در بقیه قصیده‌های "المعزّیات" نیست. این اصول اسماعیلی ارزش شعری مضاعفی دارند، زیرا نمایانگر اجزای سازنده شعری آماده برای شعر شگفت انگیز ابن هانی هستند زیرا شعر چیزی نیست جز غرابت زبان و شگفتی‌های ادبیات، یا تخطی از واقعیت و آشنایی زدایی در زبان و مفاهیم. در شعر ابن هانی از واژگان کلیدی در میراث اسماعیلی استفاده شده است، این واژگان اعتقادی فاقد صورت بندی و نظام هستند و اگر در اشعار وجود داشته باشند با موسیقی شاعرانه‌ای همراه می‌شوند که ارزش آنها را دو چندان می-کند.المعزّ همانند پیامبر،شفیع مردم در روز قیامت است، چنانکه در بیت های زیر آمده است:

هذا الذي تُرجى النجاة بحبّه وبه يُحَطّ الإصر والأوزار
هذا الذي تُجدي شفاعتُه غَدا حقّا، وتخُمُد أن تَراهُ النّار

(همان، ص۱۸)

(این همان کسی است که دوستی او نجات بخش است ومایه آمرزش گناهان است)

(این همان کسی است که شفاعت او روز قیامت بسیار اثربخش است وبوسیله آن آتش جهنم خاموش می شود)

ابن هانی رهبر را به درجات والایی رساند و او را عامل آفرینش جهانی که برای او آفریده شد قرار داد. امام در اعتقاد شاعر یکی از دلایل وجود مخلوقات در جهان است, اسماعیلیان حدیث نبوی و قصص قرآن را این گونه تفسیر می کنند و با آن عقاید مبالغه آمیز خود را توجیه می‌کنند و ابن هانی آنها را به زبانی شاعرانه ترجمه می‌کند که نه پیچیده است و نه عجیب و همان وزن شاعرانه است که ریتم و آهنگ آن را افزایش می‌دهد و جملات اسمی، که به کار گرفته شده، به آن معانی تأکید بیشتری می‌بخشد. ابن هانی حکایت مقدسی را نقل می‌کند و واقعه‌ای را بازگو می‌کند که در دوران اول خلقت افتاده است, او می‌گوید:

هذا معدُّ و الخلائقُ کلّها هذا المعزّ متوّجاً و الدّینُ

(این خلیفه "معدّ" بر روی همه مخلوقات تاجدار است)

هذا ضمیرُ النّشأة الأولی التي بَدأ الإلاه، وغیبُها المکنون

(او راز نشات خلقت وراز نهان آن است)

من أجل هذا قُدّر المقدور في أمّ الکتاب وکُوّن التکوینُ

(به خاطر او سرنوشت ها در ام الکتاب مقدر شده است)

وبذا تلقّی آدمُ من ربّه عفوا وفاء لیونسَ الیقطینُ

(همان، ۷۳۳)

(وبه خاطر او آدم ویونس مورد آمرزش خدا قرار شده اند)

معدّ نام خلیفه المعزّ لدین الله است، یعنی همه خلق در ذات امام جمع شده است،جهان جسمی است که روح آن امام، بلکه در ذات امام دین ودنیا گرد هم

می‌آیند و نشأت أولی که همان دنیاست دربرابر آخرت قرار می گیرد. بر این اساس، امام نه تنها امام جامعه کنونی است، بلکه در وجدان تاریخ، در وجدان عالم، اولویت دارد و همه چیز در عالم به خاطر امام آفریده شده است و تمام خلقت در ذات امام جمع شده است, از حضرت آدم گرفته تا همه نسلهای بعد از او. شخص او از عصری به عصر دیگر تغییر می کند،اما نماد او تغییر نمی‌کند، هویت مدنی او تغییر نمی‌کند و حقیقت دینی او تغییر نمی‌کند؛ هویت مدنی او از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر متفاوت است، اما واقعیت مذهبی او تفاوتی ندارد. گویا همه دنیا در خود "معدّ" یعنی المعزّ،محصور بود و او صاحب دین و تاجدار است. دنیا با تمام موجوداتش برای امام آفریده شده است, و او علت دنیا و آخرت است, همانطور که بدن برای روح آفریده شده است، دنیا نیز برای امام آفریده شده است. ابن هانی زمان را تسخیر می‌کند و آن را در طوع عقیده خود قرار داده و آن را در جهت معکوس قرار داده، به گونه‌ای که آن امری که در آخر قرار گرفته، در باطن و حقیقت، اوّل همه چیز است. معروف است که دیالکتیک ظاهر و باطن یکی از پایه‌های عقیده اسماعیلی است. هر چیزی که در مبدأ خلقت مقدّر شده بود به خاطر امام بود؛ حتی حوادث مهمی که در آغاز خلقت رخ داده است.بدین ترتیب شاعر وحدت زمان و مکان را در هم می شکند و آنها را به امام و ظهورش گره می‌زند.

۲. لحن حماسی و دینی در شعر ابن هانی

اعراب به تولید شعر، صیقل دادن کلمات آن، تقویت عبارات آن و تعالی تصاویر آن اهمیت می‌دادند، به این دلیل است که این جاده پر دست انداز است، که تنها کسی که استعداد قوی و خلق و خوی سالم دارد می تواند در آن قدم بگذارد. منتقدان شعر عربی تأکید کرده‌اند که مهمترین عنصر در ساختن شعر «وزن» است؛ زیرا "وزن" به عنوان زمین حاصلخیزی تلقی می‌شود، که بقیه عناصر و اجزای موزون شعر در آن کاشته می‌شوند.

۱-۲. وزن

وزن مهمترین رکن شعر است. دنیای درونی شعر بر اساس تغییر موسیقی در چارچوب موسیقی بیرونی بنا شده است و این تنوع موسیقایی تحت کنترل موسیقی خارجی است که در فرم‌های معروف به"بحر" صورت می‌گیرد.

با بررسی دیوان ابن هانی مشخص می شود که وی از بحرهای استوار و با سیلاب‌های فروان استفاده کرده است, مثل بحرهای "طویل" "کامل" و "بسیط". در مورد این بحرها معلوم است که در اشعاری با گرایش حماسی به کار می‌رود، که حاوی مطالب جدی و مضامین مهم مثل مدح و فخر و رثا...و به ندرت، ابن هانی در اشعار حماسی خود به بحرهایی سبک مانند رمل، خفیف و هزج متوسل شده است.

لحن درونی: اهمیت لحن درونی کمتر از ریتم بیرونی نیست. ابن هانی با تکیه بر آنچه در بلاغت کهن «اقسام بدیع» نامیده می‌شود، در به‌کاربردن آن متوسل شده است،که شامل "تجنیس" و"تصدیر" و"ترديد" و"ترصیع" و"تقابل" و "عکس" و "تبدیل".

تجنیس: تجنیس یکی از اشکال مهم تکرار است که"ابن المعتز" در بیان حقیقت آن گفته است "أن تجیء الکلمۀ تجانس أخری فی بیت شعر أو کلام ومجانستها لها أن تشبهها فی تألیف حروفها.."(ابن المعتز,ج۱,ص۲۵). این تکنیک بدیعی ،پدیده سبکی برجسته‌ای را در اشعار ابن هانی شکل داده و بسیار مورد توجه ابن‌هانی قرار گرفته و در اشعار او بسیار فراوان است.چنان‌که به سختی شعری خالی از آن باشد و باعث شد لحن شعر ابن هانی قوی‌تر شود و زبان شاعریش زیباتر شود.

۲-۲. تجنیس ناقص

تجنیس که آن را برخی از علمای بلاغت "تجنیس الترجیع" نامگذاری کرده‌اند، در اشعار ابن هانی متداول و رواج یافته و در خدمت مضامینی قرار گرفته است. قول اوست:

فبَـادُوا وعفَـى الله أيّـام ملكِهِـمْ فلا خبَرٌ يَلْقـاكَ عـنْهُم ولا خُبْـرُ

(آنها نابود شدند وخدا دوران شکوه آنان را انجامید, پس خبری در مورد آنهـا نیست)

وليس الذى يأتى بأوّل ما كفَـى فشُـدَّ بـه مُلْـكٌ وسُـدَّ بـه ثَغْـرُ

(زاهد علی،۱۳۵۲ق. ۲۴۰)

("واین خلیفه فاطمی" که بر کرسی پادشاهی نشست, حکومت را اسـتوار کـرد ومرزها را تامین کرد)

فراوانی تجنیس ناقص در ابیات بالا دلیلی بر مکنت لغوی عظیمی است که ابـن هـانی داشـت ونیـز بـه خـاطر تمایـل او بـه اسـتفاده از صـداهای مشـابه، زیـرا آنهـا تأثیرگذارتر و توانایی بیشتری در برقراری ارتباط با خواننده دارند. او میان "خَبَـر" و "خُبْر" و "شُدّ" و "سُدّ" یکنواختی ایجاد کرد تا بر انقـراض دولـت عباسـی و پایـان حکومت آنان را بیشتر تأکید کند.

از جمله نمونه‌های خوب این نوع تجنیس،که در اشعار ابن هانی فـراوان اسـت، بیت های زیر می‌باشد:

يُؤيِّـــدُه المقْـــدارُ بـــالغ أمـــرِه ويُمْـدَح بالسَّـبع المثَـانى ويُمْـدَخُ
والحِجْـــرُ مُطَّلِعـــا إليْـــك تَشَـــوُّقا والـــرُّكنُ مُهتَـــزّا إليـــك تَشَـــوُّفا
لقد أعْذَرَت فيك الليـالى وأنْـذَرَتْ فقُلْ للخُطوب استَأخرى أو تقَـدَّمى

(همان، ۶۸۱)

شاعر در ابیات بالا بر قدرت تجنیس ناقص در بیان معنا تکیه کرده است؛ او بین "يُمدح" و "يُمدخ" مجانسه کرد تا نشان دهد که قضا وقدر حق تعالی و آیات ذکـر حکیمانه او بهترین یار و پشتیبان برای خلیفه فاطمی المعز در جنگ‌هایی است که بـا دشمنان اسلام وحکومت فاطمیان می‌کند؛ نیز برای تایید شوق خاره‌های مکه و تکان خوردن گوشه‌های آن برای دیدن المعز لدین الله، از تجنیس ناقص کـه در دو کلمـه "تشوّقا وتشوّفا" وجود دارد, استفاده می‌کند. و از آنجا که هدف او ادای احتـرام بـه

عظمت ممدوحش و شکوه مقام او بود، بین "أعذرت وأنذرت" تجنیس ناقص قرار داد تا یک نکته را در قالب استعاره نشان دهد که مورد آمرزش و بخشش قرار گرفت زیرا تکلیفش را انجام داد و ظهور رهبری به نام المعزّ را پیش‌بینی کرد، که این رهبر از حادثه‌های هولناک هراسی ندارد.بنابراین روشن می‌شود که تجنیس ناقص از پدیده‌ای زیبایی‌شناختی در اشعار ابن هانی فراتر رفته و به ابزاری برای القای ریتم حماسی تبدیل شده است،که خواننده را جذب کند و او را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۲-۳. تصدیر

این صنعت را متأخرانی مانند "ابن الرشیق" و "ابن ابی الأصبع" تصدیر نامیدند، در حالیکه ابن المعتزّ آنرا "ردّ أعجاز الکلام علی ما تقدّمها" نامید. (ابن المعتز، ج۱، ص۶۲). هرچند اسم این صنعت در بین بلاغت پردازان متفاوت باشد، ولی در بلاغت جایگاه والایی دارد و در شعر جایگاه مهمی دارد و ما ابن‌هانی را از این امر غافل نمی‌دانیم. ابن هانی برای بیان معانی مدّ نظر خود از این صنعت و دیگر صنعت‌های بلاغی به ویژه تجنیس و تکرار بسیار بهره برداری کرد.

۲-٤. تصدیر با استفاده از تجنیس اشتقاقی

این نوع یکی از رایج ترین صنعت‌های بلاغی است که در اشعار ابن هانی ذکر شده است و از نظر بسامد و فراوانی مواد و سهولت ارائه آن،مقام اول را به خود اختصاص داده است. شعرهای ابن هانی تقریباً خالی از آن نیست. از نمونه های آن ابیات زیر است:

لم یُشْرِکوا في أنّه خیر الوری ولِذي البریّةِ عندهم شُرَکاء

(مردم برای خلیفه المعز به شریک قائل نیستند, ولی در مورد خداوند به شرک قائلند)

ولله علْمٌ لـيس يُحجَـبُ دونَكُـمْ ولكنّه عن سائر النّاس مَحْجـوبُ

(خدا دانشی دارد که بر شما اهل بیت پنهان نیست, ولـی بـر سـایر مـردم پنهـان است)

أَعَليْـكَ تختلـفُ المنـابرُ بعـدما جَنَحتْ إليْك المشْرقان جُنوحـا

(آیا در پیروی از شما اختلاف ورزیدند در حالیکه همه اهل مشرق ومغـرب از تو پیروی میکنند)

وأين بثَغْرٍ عنْـك يُبغـى سَـدادُه وخيلُكَ في كَرْخيّة الكَرْخ تُكـرَخُ

(وکدام زمینی به تو خراج نمی دهـد, در حالیکـه لشـکرتو در همـه اطـراف از جمله بغداد هست)

أولئك النّاسُ إنْ عُدُّوا بِأجمَعِهم ومِنْ سِواهُم فَلَغْـوٌ غيـرُ مَعـدودٍ

(زاهد علی،۱۳۵۲ق،ص۲۳)

هر کس در ابیـات بـالا بـه خـوبی تـدبر کنـد متوجـه مـی شـود کـه کلمـات « شرکاء,محجوب,جنوحا,تکرخ,معدود» کـه در محـل قافیـه قـرار گرفتـه و برخـی از مشتقات آنها در مکان‌های دیگر در این ابیات توزیع شده است، بسـیار مهـم هسـتند, بنابراین شاعر آن را به ما مکررا گوشزد می‌کند,تا به جنبه معنایی این کلمـات جلـب توجه کند. ابن هانی هنگـامی‌کـه بـین عجـز و صـدر بیـت اول بـالا بواسـطه تجنـیس اشتقاقی "أشرکوا وشرکاء" پیوند زد، می‌خواست افتادگی و خـواری مسـیحیان نـزد خلیفه فاطمی واقرار به ناخواست آنان به فضل او را نشـان دهـد؛ مسـیحیان در فضـل وبرتری المعزّ برای او شریک قرار ندادند. در حالی‌که در بیت دوم بین عجز و صـدر پیوند زده شد بواسـطه دو کلمـه "محجـوب" و "یحجـب" کـه منشـأ ایـن دو کلمـه "حجاب" است. صداهای این دو کلمه با هم ترکیب می شوند و بمثابه زنگ صوتی می‌شوند, که خواننده را به معنای مد نظر شاعر، یعنی اطلاع خلیفه المعز بر علم غیب است، ارجاع می‌دهد. در مورد بیت سوم نیز همینطور است، زیرا ارتبـاط آوایـی بـین "جنحت" و "جنوحا" وجود دارد، که اشاره به گرایش مردم شرق به خلیفه فـاطمی

المعز و تمایل آنان به عدالت جامع اوست. اما کلمه "تکرخ" را ابـن هـانی در آخـر عجز بیت چهارم آورده است وکلمـات "کرخیـهٔ" و "الکـرخ" را آورد و بـین آنهـا مجانسه اشتقاقی ایجاد کرد که نشان دهنده شباهت بین آنها باشد، همه آن برای نشان دادن قدرت المعز و توانایی او در تصرف هر سرزمینی و دلیل آن ورود اسب‌های او به بغداد است.در حالی که کلمه "معدود" را که در بیت آخر جایگاه قافیه را اشـغال کرده بود، تکرار کرد تا با کلمه "عدوّا" که در وسط صدر ذکر شده است، همسانی ایجاد شود تا بگوید اگر همه مردم با خلیفه المعزّ مقایسه شوند حتی اگر از نظر تعداد از او پیشـی بگیرنـد، حتمـا بـه لحـاظ برتـری وخصـلتهای خـوب وی از آنهـا پیشـی می گیرد.

بنابراین، روشن می‌شود که ابن هانی از این ابزار بلاغی برای ایجاد پایه ریتمیک که زاییده تکرار کلمات وآواها می‌باشد, اسـتفاده کـرد, بـرای اینکـه توجـه شـنونده بیشتر جلب شود و سخن ابن هانی در وجدان او بیشتر مستحکم شود.

۲-۵. ترصیع

اگر کلمات در دو مصراع، علاوه بر هم وزنی، از نظر حرف آخر نیز یکسـان باشـند، این موازنه تبدیل به آرایه ترصیع می شود. به عبارتی دیگـر، در ترصـیع، واژگـان دو مصراع با هم دارای سجع متوازی هستند. ترصیع مانند تسجیع است که بیت را به سـه قسمت یا به چهار قسمت تقسیم می کند. ابن هانی در این صنعت تسلط یافتـه و بیـت را نه تنها به دو واحد موازی، بلکه به سه یا حتی چهار واحد تقسیم کرده و هر واحـد گاهی با قافیه‌ای شبیه به قافیه پایانی پایان داده است.

در اشعار ابـن هـانی انـواعی از ترصـیع وجـود دارد، از جملـه تقسـیم سـه گانـه همانطور که در بیت زیر آمده:

لـکَ حُسْـنُه مُتقلِّـدا، وبهـاؤُهُ مُتنَكِّبًـا، ومُضـاؤُه مسـلولاً

(زاهد علی،۱۳۵۲ق،ص۵۷۶)

(شمشیر را اگر بر کمرت ببندید زیبا است, و اگر بر دوشت آن را بستی خوب است, واگر با آن دشمنی را بزنی فرورونده وروان است)

ابن هانی این بیت را با استفاده از ترصیع آراست و آن را به سه واحد موازی تقسیم کرده است، این امر در جلب توجه خواننده به این نوع ریتم تأثیر بسزایی دارد و در نتیجه خواننده برای استنباط معنای مورد نظر این بیت برانگیخته می‌شود. در این بیت به کارآمدی شمشیر ممدوح به هر شکلی که ازش استفاده می کند، اشاره شده است. این شمشیر را اگر ممدوح بر کمرش ببندد زیبا است و اگر بر دوشش آن را ببندد خوب است و اگر با آن دشمنی را بزند فرورونده وروان است.

شاعر در اشعارش به تکیه بر تقسیم چهارگانه متوسل می شود تا دلالت‌های مورد نظر آشکارتر شوند:

وأشْعَلَ وردیّ, وأشقر مُذهَبٍ وأدْهمَ وَضَّاحٍ, وأشْهَبَ أقمَرا
وإنابةٌ منقادةٌ, وإتاوَةٌ ورسالةٌ مُعتادةٌ, ورسولُ

(همان، ص۲۵۴)

(واسبی به رنگ گل, ودیگر بور است, واسبی سفید فام ودیگر سبزخنگ است,ودشمن همیشه در حال پشیمانی وتسلیم شدن وباج دادن است ورسولی می‌فرستند که مکتوب‌های پوزش خواهی به این سو می آورد)

ابن هانی از ریتم آهنگ،که ترصیع بواسطه تقسیم بندی و تعادل و تقارنی که دارد فراهم می‌کند، استفاده کرد تا تأثیر شدیدی در نفس شنونده داشته باشد. جایی که می‌خواست توصیفات اسب‌ها که در جنگ شرکت کردند، و تسلیم رومیان در برابر خلیفه فاطمی و تلاش آنها برای آشتی از طریق پرداخت جزیه و ارسال پیام رسانان با نامه های آتش بس، نشان دهد، از صنعت ترصیع استفاده کرده است و این دلیلی است بر توانایی در نحوه استفاده از صنعت ترصیع چهارگانه تا مضمون مورد نظر وی برای خواننده روشن شود. و علاوه بر افزایش طنین در گفتار، باعث می‌شود آن در نفس خواننده تأثیرگذار باشد و در حافظه او تثبیت شود.

۲-٦. نقش توصیف در ایجاد لحن حماسی در شعر ابن هانی

عنصر توصیفی که هر تصویر شاعرانه‌ای از آن ساخته می‌شود در شعر به ویژه در شعر حماسی جایگاه ویژه‌ای دارد. این امر استفاده گسترده ابن هانی از روش توصیفی را توضیح می‌دهد، زیرا این روش به او توانایی ترسیم نبردها و تجسم شخصیت‌ها و گفتگوهای بین آنها را می دهد. صورخیال جوهر اصلی و عنصر ثابت شعر است و چیزی است که از نیروی تخیل حاصل می‌شود. این صور خیال معیار ارزش و اعتبار هنری شعر است. ابن هانی به فراوانی از آن استفاده کرده و این به دلیل پیچیدگی صحنه‌های جنگ و فراوانی جزئیات و اجزای آن می‌باشد که شاعر با تمام قابلیت‌های زبانی به دنبال بررسی و تجسم آن است. چیزی که تصویر شاعرانه را متمایز می‌کند، تمایل حسی قوی آن است، زیرا رنگ‌ها در صحنه در دوگانگی‌های زیبای دریا و امواج متلاشی، کشتی ها، خورشید و غروب، شب و صبح، آتش و دود تشدید می‌شوند؛علاوه بر سرخی خونی که گاه میدان جنگ را فرا می‌گیرد و همه چیز را می‌پوشاند. به ابیات زیر ابن هانی بنگرید:

أمَا والجواری المنشآتِ التی سَرت — لقد ظاهَرَتْها عُدّةٌ وعَدید
قِبابٌ کما تُزْجَی القبابُ علی المَها — ولکن مَا انضَمّتْ علیه أُسود
وللّهِ ممّا لا یرون کتائبٌ — مُسَوَّمَةٌ تَحْدُو بهَا وجنود
أطاعَ لها أنّ الملائکَ خلفَها — کما وقَفَتْ خلْفَ الصّفوفِ ردود
وأنّ الرّیاحَ الذاریاتِ کتائبٌ — و أنّ النجومَ الطّالعاتِ سُعود

(زاهد علی، ۱۳۵۲ق، ص۲۳۱)

(به کشتی های جنگی شناور وبا بادبان افراشته آن سوگند, آنها با انبوهی از لشکریان وتجهیزات نظامی پشتیبانی شده اند. آنها اینقدر بلندند مثل گنبدهایی تنومند می مانند که به دشمن حمله خواهند کردند همانطور که شیرها به آهوان حمله می کنند.ودرمیان لشکر فاطمیان کتیبه های نشاندار از فرشتگان که دشمن آنرا نمی‌بیند. واین کتیبه ها پشت خلیفه فاطمی در صف ایستاده اند. ونیز کتیبه های از

بادهای افشانده به یاری این لشکر آمدند, وستارهای طالع ونیکبختی نیز سربرزدند)

وما راعَ مَلکَ الرّوم إلاّ اطّلاعُها — تُنَشــرُ أعْــلامٌ لهــا وبنُــود
عَلَیْهــا غَمــامٌ مُکْفَهِــرٌّ صَــبیرُه — لــهُ بارقــاتٌ جَمّــةٌ ورُعــود
مَواخرُ فی طامی العُباب کأنّـهُ — لعَزْمـکَ بـأسٌ أو لکفّـک جـود
أنافَـتْ بهـا أعلامُهـا وسَـما لهـا — بنـاءٌ علـی غیـرِ العَـراء مَشـید

(همان، ص۲۳۳)

(آنها وقتی به سرزمین دشمن با بادبانهلی افراشته اش پادشاه رومیان را به وحشت انداخت, وروی آن ابر سیاه وغلیظ که آذرخش وغرش شدیدی دارد. این کشتی ها که شکافت آب را به سینه خود به مثابه ترس وهیبت برای دشمن است....)

ولیسَ بأعلی کبْکَبٍ وهو شاهقٌ — ولیس من الصُّفّاحِ وهـو صَلود
من الرّاسیاتِ الشُّمّ لـولا انتقالُها — فمنهـا قِنَـانٌ شُـمَّخٌ ورُیُـود
مـن الطّیـرِ إلاّ أنّهُـنّ جَـوارِحٌ — فلـیسَ لهـا إلاّ النفـوسُ مَصـید
من القادحاتِ النّارَ تُضْرَمُ للطُّلی — فلـیس لهـا یـومَ اللّقـاء خُمـود
إذا زَفَرَتْ غَیظاً ترَامَـتْ بمـارجٍ — کما شُبّ من نَارِ الجحیمِ وقُـود

(همان، ص۲۳۴)

ابن هانی به صراحت از المعز فاطمی تمجید نکرد، آنقدر که در پی توصیف مظاهر قدرت نظامی او بود. او در ابتدا کشتی های المعزّ را توصیف کرد و آنها را به گنبدهای بالا تشبیه کرد تا ارتفاع و تعالی کشتی‌ها را بیان کند، این توصیف جدید از کشتی‌های جنگی معنای نوینی دارد که مختص ابن هانی بود, ابن هانی به جای توصیف اسب ها، مانند بقیه حماسه سرایان عرب، به شرح کشتی های المعزّ پرداخت, و آنها را با گنبدهایی تشبیه کرد, برای اثبات بلندی شان است.

تشبیه کشتی‌های جنگی به گنبدها تحت تأثیر یک عامل فرهنگی بود که به ویژگی‌های محیط اندلس اشاره دارد، ولی با این حال، هنگامی که لشکر المعز به شیرها تشبیه کرد, برای اعلای مقام ارتش و بیان قدرت و شجاعت آن، سنت شعری را که شاعران قدیم دنبال می‌کردند، رها نکرد. ابن هانی از سبک انشائی استفاده

کرد که مفادش طلب نیست، بلکه مفاد آن بیان و افصاح می باشد، به طوری که شاعر از طریق آن حیرت خود را از بی اعتنایی بیزانسی‌ها به لشکر فاطمی المعز آشکار می کند, چون ارتش المعزّ ارتشی است که توسط نیروهای غیر انسانی مانند فرشتگان، بادها و ستارگان پشتیبانی می‌شود.

بدین ترتیب وصف خیالی می‌شود که در آن ممکن با غیرممکن و واقعی با خیال آمیخته می‌شود که متن را به فضای حماسه نزدیکتر می کند, زیرا داستان مورد نظر، داستان یک ملت که بر اساس فرا طبیعی و معجزات تشکیل یافته است. اما اینکه فرشتگان از کشتی‌های المعز حمایت کردند، معنای حماسه‌ای است که ابن هانی از آن استفاده کرده است و در مورد گرفتن عناصر طبیعت به عنوان نیروهای کمکی برای مبارزه با دشمنان، نیز معنایی حماسی است که مورد استفاده اکثر حماسه سرایان بود.

در اینجا می خواهم به سه نکته اشاره کنم:

۱. اینکه ابن هانی عمداً قدرت المعز لدین الله فاطمی را به این شکل افسانه ای و خیالی به تصویر کشیده است, تا او را به مقام قهرمانان حماسی می رساند که قادر به انجام معجزات خارق العاده است.

۲. اینکه حماسه به دایره حماسه نزدیک می شود، امری است که ابن هانی در آن با بقیه حماسه سرایان مشترک است.

۳. این توصیف از لشکر معتز حاکی از آن است که انگیزه آن از جنگ، ارزش های دینی و اخلاقی بوده است. آرتش المعز ارتش جهادی است که به خاطر حفاظت از پرچم اسلام و قومیت عربی و ارزش های خوب.

سیستم خیالی ابن هانی با انباشت تصاویر و ساختن یک تصویر بر دیگری بنا شده است, به همین دلیل است دود کشتی ها را به ابر تشبیه کرد، در استعاره ای تصریحی که در آن مشبّه حضور ندارد و مشبّه به حضور داشت. او اوصافی را ارائه

کرد که در مورد مشبّه به کار می رود, مثل "البارقات, الرعود ,والمکفهرّ". گویی کشتی های جنگی المعز از نظر قدرت شبیه به قدرت طبیعت هستند, سپس کشتی های جنگی به سرعت از حالت حرکت و جریان به حالت پایداری، استراحت و لنگر انداختن تغییر کردند. او شباهتی بین آنها و کوه ها ایجاد کرد تا اندازه و قدرت آنها را نشان دهد. او همچنین آنها را به شکلی با پرندگان مقایسه کرد که در آن ابن هانی با استفاده از روش استدراک و حصر، معنای پرندگان را معکوس کرد. کشتی‌های جنگی المعزّ که مثل پرندگانند ،دیگر مایه نرم خویی و امنیت نیستند، بلکه نشانه سختگیری و قدرت شده است و آنچه ابن هانی را وادار کرد تا دلالت اصلی پرندگان را تغییر دهد، گرایش حماسی او که در بیشتر اشعارش نمایان است، چون شاعر در مقام تحریک به جنگ و برانگیختن عزم است، نه در مقام بیان معانی صلح و برادری.

ابن هانی با استناد بر روی تعدادی عناصر هماهنگ،که عبارتند از کشتی های حاوی سربازان و فرشتگانی که از آنها حمایت می کنند و عناصر طبیعت مانند بادها، ستارگان و ابرها, می خواست صحنه ای را بسازد و تصویر را با سوگند شروع کند "أما والجواری المنشآت"، این سوگند اقتباس از متن قرآن است "وله الجواری المنشآت فی البحر کالأعلام فبأیّ آلاء ربّکما تکذّبان", اقتباس در اینجا اشاره ای است به منحصر به فرد بودن ممدوح و تمایز او از مردم با مسخرسازی غیب و طبیعت است.

بعد حماسی در این شعر بواسطه استفاده از لغات نظامی پررنگتر می‌شود، زیرا بر روی کشتی های جنگی و عملکردهای رزمی آنها تمرکز دارد. ابن هانی یک کشتی را توصیف نمی‌کرد، بلکه یک ناوگان کامل را توصیف می‌کرد (الجوار المنشآت)، برای نشان دادن عظمت آن به جای مفرد از جمع استفاده کرد, او کشتی‌ها را به گنبد و بدنه آنها را به آهو تشبیه کرد، او طبیعت و تمدن را با هم ترکیب کرد تا صحنه را از چارچوب واقع گرایانه‌اش خارج کند و به فضای

تخیلی‌اش ببرد. ابن هانی با ذکر گنبد و غزال صحنه را به جشنی تبدیل کرد، اما او بعداً تصویر را از سطح استعاره به واقعیت تغییر می‌دهد, زیرا اگرچه گنبدها و آهوان معمولاً مایه صلح و سازش است، اما گنبدهای الممدوح شامل سربازان هست. این بازگشت از استعاره به واقعیت برای برانگیختن هیبت و ترس در نظر گرفته شده بود، زیرا ابن هانی تصویر سنتی که برگرفته از شعر گذشتگان را از عرصه تغزّل بیرون آورد وآنرا وارد میدان جنگ کرد, وآن برای برانگیختن روح غیرت و غرور و برتری.

در مورد ریتم شعری این قصیده، ابن هانی بحر طویل و حرف "دال" برای روی انتخاب کرد, تا صحنه را برای فضایی حماسی آماده کند که در آن شاعر شرح کشتی ها و تجهیزات آنها را بر اساس ارجاعات طبیعی و متافیزیکی, توصیف می‌کند، وبا بهره مندی از قدرت و شدت ریتم که در روی "دال" گنجانده شده, که صدای انفجار را شبیه سازی می کند، شاعر توانست صحنه را بهتر بیان کند.

همچنین یکی از منابع تصویر شاعرانه در این شعر، استناد شاعر به عنصر غیب (فرشتگان) است که از ویژگی‌های شعر ابن هانی است. شاعر المعزّ را چنین می‌پنداشت که گویی از جانب خداوند مأمور انجام این جنگ‌ها شده است؛ بنابراین، تصویر الهام گرفته از جنگ های فتوحات اسلامی و جنگ های پیامبر اکرم (ص) است که خداوند با سربازانی از فرشتگان، بندگان صالح خود را مظفّر می سازد. این الهام که ابن هانی از قرآن، اشعار دوران جاهلیت و آموزه های اعتقادی گرفته است، به افزایش روح غیرت دینی و برانگیختن روحیه جهادی کمک می کند، که گویی راه جدیدی برای گسترش اسلام یا دکترین شیعه می‌گشاید.

لازم است در تحلیل ابیات قبل در بحث تشبیه توقف کرد. تشبیه کتیبه ها با باد که بواسطه مسخر ساختن نیروهای طبیعت است ونیز با خروج تصویر شاعرانه از حوزه واقعیت به حوزه تصویر خیالی,،که فقط با شعر می واند فراهم شود، اعتبار و

عظمت صحنه را افزایش می‌دهد. ابن هانی می خواست با وارد کردن عناصر جدید به صحنه و ایجاد پویایی جدید در عناصر طبیعی و تبدیل آنها به عناصر شرکت کننده در جنگ، اجزای صحنه جنگ را شکل دهد. این بدان معناست که شعر حماسه اساساً بر عناصر غیرواقعی استوار است که به نوبه خود به تأثیرگذاری بر شنونده کمک می کند، تشبیه ستارگان به اختر بخت وطالع خوب، تشبیهی شیوا است که به تصویر بُعدی جشن می‌بخشد, یعنی جشن پیروزی حتمی است, و این از طریق درخشش ستارگان در آسمان، که منجر به هماهنگی تضادها در تصویر می‌شود «سفیدی بادبان ها، تاریکی آسمان با ابرها، درخشش ستارگان».

جای تعجب نیست که حماسه با توصیف این ناوگان پر از سرباز و سلاح و با پشتیبانی نیروهای طبیعی و غیبی وجود داشت. غلو و تخیل وترکیب جملات ابزار شاعر بودند برای پیش بینی آن صحنه و تبدیل آن به شعر حماسی است. از مطالب فوق مطلب مهمی روشن می شود و آن این است که حماسه در شعر حاصل نمی‌شود مگر با مبالغه و غلو در وصف.

۳. اندیشه سیاسی فردوسی

خواننده‌ای که اشعار فردوسی را با دقت بخواند، یقین می‌یابد که او شاعری خوش فکر و باریک بین است. او توجه زیادی به امور سیاسی و اجتماعی کشورش دارد و هرگاه بحث سیاست مطرح می‌شود، بحث عدالت نیز مطرح می شود که مبنای تشخیص حاکم خوب از حاکم بد محسوب می شود. عدالت، اساس حکومت است، زیرا به وسیله آن، احوال مردم درست می شود، و سلاطین به وسیله آن از شر توطئه ها و قیام های مردمی در امان می مانند و چون عدالت مهم‌ترین پایه‌ی همگرایی بین حاکم و مردم است، اسلام آن را به دستور قرآن کریم و روایات شریفه واجب قرار داده است. اسلام عدالت را یکی از ضروریات اجتماعی و انسانی قرار داد, و نه تنها یکی از حقوقی که صاحب آن در صورت تمایل می تواند از آن صرف نظر کند. اهمیت عدالت بر خردمندی چون فردوسی پوشیده نیست که عدالت را امری واجب

و اخلاقی می دانست که بدون آن سعادت انسان حاصل نمی شود, و به دلیل علاقه وی به این موضوع، بیش از ۱۶۰ بار در شاهنامه کلمه دادگر ذکر شده است, این گواه بر این است که فردوسی نیز مانند دیگر ایرانیان زمان خود با ظلم و ستم مخالفت می کرد و از همه مظاهر استبداد متنفر بود. (ناجی، ۱۳۹۷، ص۴) و شاید سخنان کاوه در حضور ضحاک بازتابی از شخصیت جامعه ایران باشد، که بی عدالتی را رد می کند:

هم آنگه یکایک ز درگاه شاه — برآمد خروشیدن دادخواه
خروشید و زد دست بر سر ز شاه — که شاها منم کاوه دادخواه
که گر هفت‌کشور به شاهی تراست — چرا رنج و سختی همه بهر ماست

(شاهنامه، ضحاک، بخش۷, ۱۸و۲۱و۲۴)

نفرت فردوسی از بی عدالتی نیز در سخنان منوچهر در آغاز حکومتش مشهود است:

هر آن‌کس‌که در هفت‌کشور زمین — بگردد زراه و بتابد زدین
نماینده رنج درویش را — زبون داشتن مردم خویش را
همه نزد من سر به سر کافرند — و ز اهرمن بدکنش بدترند
و زان پس به شمشیر یازیم دست — کنم سر به سر,کشوراز کینه پست

(شاهنامه، منوچهر، بخش۱، ۱۹و۲۰و۲۲و۲۴)

همانطور که فردوسی در اشاره به داستان کیقباد می‌گوید:

تو گر دادگر باشی و پاک دین — زهر کس نیابی به جز آفرین

(پادشاهی کیکاووس، بخش۱۲- ۶)

فردوسی در بیت بالا می‌خواست به این نکته اشاره کند که عدالت و درستی دو خصلت لازم برای تحقیق آسایش و سعادت مردم است و اینکه گواه عدالت هر حاکمی این باشد که اکثریت مردم به دور حکومت او جمع می شوند و از حکومت او راضی هستند.

۳-۱. اصول اخلاقی فردوسی

هر انسان عاقل و خردمند به خوبی می‌داند که رستگاری و پیروزی در صداقت و گفتار صحیح به دور از دروغ و نیرنگ است و شواهد زیادی بر این امر وجود دارد. راستگو کسی است که از دام دروغ بگریزد و رضای خدا و سعادت هر دو جهان را به دست آورد. دین اسلام، مسلمانان را به هیچ کاری و خُلقی توصیه نکرده مگر حکمتی در آن باشد و از هیچ کاری نهی نکرده است مگر حکمتی در آن باشد. راستگو برای همه اطرافیانش مایه اعتماد می شود, و می دانند که نمی تواند دروغ بگوید، حتی اگر راستگویی به نفع وی نباشد. این رضایت درونی، احساس رضایت خداوند و محبت و اعتماد مردم، گواه بزرگی بر اهمیت صداقت و نقش آن در زندگی انسان و بازتاب آن در سعادت اوست. ما زمانی متوجه می شویم که جامعه بشری به صداقت نیاز دارد, وقتی می بینیم که بخش زیادی از روابط اجتماعی و برخوردهای انسانی در گرو صدق کلام صورت می گیرد. اگر کلام بیان واقعی آنچه در جان گوینده آن است نباشد، وسیله کافی دیگری نمی‌یابیم که به وسیلهٔ آن اراده مردم را بشناسیم و نیازهای آنان را و حقیقت اخبار آنان را بدانیم. بدون صداقت در کلام، بیشتر پیوندهای اجتماعی بین مردم از هم می‌پاشید. کافی است جامعه‌ای مبتنی بر دروغ را تصور کنیم تا به فروپاشی آن و عدم وجود اشکال همکاری در میان اعضای آن پی ببریم. چگونه یک جامعه می‌تواند یک نهاد منسجم داشته باشد و اعضای آن با یکدیگر صادقانه برخورد نکنند؟ چگونه چنین جامعه ای می تواند ارث فرهنگی، تاریخی یا تمدنی داشته باشد؟

و چون صداقت در زندگی فرد و جامعه جایگاه بسیار مهمی دارد، قرآن صراحتاً به ما دستور داده که از راستگویان باشیم: **یا أیّها الذین آمنوا اتّقوا الله وکونوا مع الصّادقین.** (سوره توبه، ۱۱۹) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در همه چیز الگوی ما مسلمانان است, از دوران جوانی به صداقت و امانت شهرت داشت و مردم نزد آن حضرت می رفتند, تا اموال و اشیای قیمتی خود را نزد او نگه

دارند. همانطور که حضرت علی فرمودند: الصّدق یُنجی". فردوسی نیز صداقت را ستود و تاکید کرد که صداقت مهمترین ویژگی و عامل کمک کننده در هدایت روحی و روانی انسان است:

اگر خواهی از هر دو سر آبروی — همه راستی کن، همه راستگوی
سزد گر هر آنکس که دارد خرد — به کژی و ناراستی ننگرد

(شاهنامه، کیقباد، بخش۴)

و نیز گفت:

به هر کار در پیشه کن راستی — چو خواهی که نگزایدت کاستی
سخن‌هرچه پرسم همه راست گوی — متاب از ره راستی هیچ روی

(شاهنامه، سهراب، بخش۱۳)

و چون دروغ نقطه مقابل صداقت است، فردوسی به آسیب و منفی بودن آن بر فرد و جامعه اشاره کرد. قرآن کریم و شریعت اسلام به وضوح نسبت به دروغگویی هشدار داده است: **إنما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله وأولائک هم الکاذبون.** (سوره النحل، ۱۰۵) همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله در بسیاری از احادیث ، نهی از دروغ را تکرار کرده و آن را از صفات مذموم منافقان قرار داده است, حضرت پیامبر فرمود: **أربعٌ من کنّ فیه کان منافقا، ومن کانت خصلة منهنّ فیه کانت فیه خصلة من النّفاق حتّی یدعها: من إذا حدّث کذب وإذا وعد أخلف....**

فردوسی معتقد است که دروغ در روحیه و عبادت انسان تأثیر دارد, عبادت دروغگو نزد خداوند متعال ارزشی ندارد, و حتی سلاطین نیز جز در سایه صداقت و دوری از دروغ به شرف و مقام والا دست می یابند:

همی‌داند آنکس‌که گوید دروغ — همی زان پرستش نگیرد فروغ

(شاهنامه، پادشاهی اسکندر، بخش۶)

ونیز:

رخ پادشـــا تیـــره دارد دروغ بلنـدیش هرگـز نگیـرد فـروغ

(شاهنامه، پادشاهی اردشیر، بخش۱۴)

ارزش اخلاقی دیگری که فردوسی بدان اشاره کرد، صبر است, صبر در دین مانند سر در بدن است, و کسی که صبر ندارد ایمان ندارد, و مقام صبر یکی از بزرگترین درجات ایمان است. خداوند تعالی فرمود: **وَاصْبِرْ فَإِنّ اللّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ** (هود، ۱۱۵) ونیز به پیامبر دستور داد که در راه خدا بیاد صبر کند. فاصْبر کما صَبَر أولو العَزْم منَ الرُّسُل ولا تَسْتَعجِل لَهُم. (احقاف، ۳۵)

فردوسی بر این باور است که صبر مایه عقل است و آسایش روحی و جسمی انسان در صبر واجتناب عجله, که عجله کار شیطان:

ستون خـرد بردبـاری بـود چو تندی کند تن به خواری بود

(شاهنامه، پادشاهی قباد، بخش۱)

چو نیکی کـنش باشـی وبردبـار نباشی به چشم خردمنـد خـوار

(شاهنامه، پادشاهی یزدگرد، بخش۱)

شتاب و بدی کار اهریمن است پشیمانی و رنج جان و تن است

(شاهنامه، داستان سیاوش، بخش۱۱)

نیز می توان به نکوهش فردوسی از خود بینی و تکبر اشاره کرد، این صفات را آفت کشنده ای دانست که آرامش روابط اجتماعی بین مردم را برهم می زند, زیرا بر خلاف اخلاق اسلامی که در قرآن کریم و سنت شریف آمده است, و از جمله صفاتی منفی باطنی است که دل ها را از حقیقت ایمان می پوشاند (محمد ناجی,ص۹). خدواند متعال می فرماید: **وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا.** (الاسراء، ۳۷)

به نظر می رسد فردوسی از آیاتی که انسان را از تکبر نهی کرده است, تاثیر گرفته:

چه گفت آن سخنگوی دانای پیر سخن چون از او بشنوی یاد گیر
مشو غرّه زآب هنرهای خویش نگه دار بر جایگه پای خویش
چو چشمه بر ژرف دریا بری به دیوانگی ماند این باوری

(شاهنامه، پادشاهی کسری نوشین، بخش۵)

۳-۲. لحن حماسی در شاهنامه

فردوسی با گزینش تعبیراتی که دایره شدت ریتم را گسترده می کند، عمداً صداهای نبردها را در سطح لحن درونی پخش می کند.

او می گوید:

برآمد زهر دو سپه بوق و کوس هوا نیلگون شد زمین آبنوس
چو ابر درخشنده از تیره میغ همی‌آتش افروخت از گرز و تیغ
هوا گشت سرخ و سیاه و بنفش ز بس نیزه و گونه گونه درفش

(شاهنامه، پادشاهی کیکاووس، بخش۱۶)

توجه کنید که چگونه صداهای فخیم به طور قابل توجهی درابیات قبلی تکرار می‌شوند: (بوق، کوس، آبنوس،میغ،تیغ، درخشنده،تیره،افروخت،گرز،سرخ وسیاه و بنفش، درفش). قدرت لحن همچنین از طریق برخی از هنرهای ریتمیک دیگر، مانند ساکن بودن برخی کلمات، حذف برخی از حروف، یا تشدید برخی کلمات برجسته می شود، نمونه آن در عبارت " بپرّد" و " پرّان" در ابیات زیر است.

کسی کز تو ماند ستودان کند بپرّد روان تن به زندان کند

(شاهنامه، سهراب، بخش۱۷)

چو خورشید تابان برآورد پر ئ سیه زاغ پرّان فرو برد سر

(شاهنامه، سهراب، بخش۱۷)

در حقیقت فردوسی هنگام انجام این هنرهای ریتمیک، به دنبال شبیه سازی فضای نبردها به صورت آوازی است، قبل از شکل گیری معنایی آن، و آنها را سمعی می سازد, وآن رابطه بدون سببیت بین دال و مدلول، نوعی علت ومعلولی پیدا

می کند, و برای شنونده، کلمات جای افعال را می گیرند. بلکه زبان شاعر از تیغه ها تیزتر و از سربازان شجاع تر می شود.

لحن شعر، صدای سم اسب ها وشمشیرها و فریاد مبارزان را بازتاب می دهد. ابیات زیر را ببینید:

چو برخیزد آوای کوس از دو روی — که ای نامداران روز نبرد
زمین آمد از سم اسپان به جوش — دم نای رویین و هندی درای
چو برخاست از دشت گرد سپاه — به ابر اندر آمد فغان و خروش
ز تیغ دلیران هوا شد بنفش — همه رزم جویان کندآوران
برآمد خروش سپاه از دو روی — برفتند با کاویانی درفش
بیامد سوی میمنه بارمان — گرفتند گوپال و خنجر به چنگ
وزین روی رستم سپه برکشید — به قلب اندرون شاه با انجمن

(شاهنامه، داستان سیاوش، بخش۱۵)

فردوسی برای تقویت لحن درونی شعر خود از اشکال مختلف آرایه‌های ادبی اسفاده می کند، از جمله جناس وتشبیه:

سپهبد برآشفت چون پیل مست — به پاسخ به شمشیر یازید دست

(شاهنامه، پادشاهی نوذر، بخش۱۳)

درفشیدن تیغ های بنفش — وز آن سایه کاویانی درفش
توگفتی که اندرشب تیره چهر — ستاره همی برفشاند سپهر

(شاهنامه، گفتار اندر داستان فرود سیاوس، بخش۲)

تشبیهات موجود در شاهنامه استثنایی است، زیرا فردوسی تنها برای دادن ضرباهنگ شدید ولحن حماسی به آن متوسل شده است. مشبه به در شاهنامه غالباً اسلحه، حیوان درنده یا عنصری از طبیعت مانند خورشید و آتش است. همچنین او به دنبال غنی سازی جنبه موسیقایی است که معانی را در ذهن تثبیت و آنها را در حافظه تثبیت و حفظ آنها را تسهیل می کند. آنچه پس از خواندن شاهنامه بهش می‌رسیم این است که لحن در شعر فردوسی دارای خاصیتی است که به اشعار او

خصوصیت می دهد. این عمدتاً از آنچه فردوسی از صداهای قوی مشابه فضای جنگ تکرار می کند ناشی می شود.

فردوسی برای تثبیت لحن حماسی از صور خیال استفاده می‌کند.اما آنچه این پدیده را در شعر حماسی متمایز می کند، ویژگی های متعددی است که به اختصار می توان آنها را در زیر خلاصه کرد:

۱. گرایش به استفاده از تصاویر هنری برای توصیف جنگ،دلیلش این است که اشعار حماسی آنقدر جنگ ها را به تصویر نمی کشند که آن ها را با شعر انجام می دهند, یا بهتر بگویم, شعر حماسی جنگ توصیفی راه اندازی می‌کند، بیش ازاینکه جنگها را توصیف بکند.

۲. تمایل به ترکیب تصاویر از چندین عنصر جزئی،که باعث می‌شود بیشتر از یک بیت وگاهی کل قصیده را در بر بگیرد و نمونه آن ابیات زیر است:

از آواز دیوان واز تیره گرد — ز غریدن کوس و اسپ نبرد
شگافید کوه وزمین بردرید — بدانگونه پیکار کین کس ندید
چکاچاک گرز آمد وتیغ وتیر — ز خون یلان دشت گشت آبگیر
زمین شد به کردار دریای قیر — همه‌موجش‌از خنجر و گرز و تیر
دمان بادپایان چو کشتی برآب — سوی غرق دارند گفتی شتاب
همی‌گرز بارید بر خود و ترگ — چو باد خزان بارد از بید برگ
به یک هفته دو لشکر نامجوی — بروی اندر آورده‌زین گونه روی

(شاهنامه، پادشاهی کیکاووس، بخش۱۶)

عنصر توصیفی که هر تصویر شاعرانه ای از آن ساخته می‌شود، در شعر، به ویژه در شعر حماسی، جایگاه ویژه ای دارد، این امر استفاده مکرر فردوسی از سبک توصیفی را توضیح می دهد، زیرا به او توانایی به تصویر کشیدن نبردها و تجسم شخصیت ها و دیالوگ های بین آنها را می داد. چیزی که تصویرشاعرانه را متمایز می‌کند، گرایش حسی آن است، زیرا عناصر صحنه توصیفی، در قالب دوگانگی

شگفت انگیزی از نور و تاریکی، خورشید و غروب، شب و صبح، آتش و دود, متراکم می شوند. علاوه بر سرخی خونی که گاه میدان جنگ را فرا می گیرد و همه چیز را بپوشاند:

خروش آمد از لشکر هر دو سوی — ده ودار گردان پرخاشجوی
خروشیدن کوس بر پشت پیل — ز هر سو همی رفت تا چند میل
زمین شد ز نعل ستوران ستوه — همه کوه دریا شد و دشت کوه
ز بس نعره و ناله کره نای — همی آسمان اندر آمد ز جای
همی‌سنگ‌مرجان‌شد و خاک خون — سراسر سر سروران شد نگون
بکشتند چندان ز هردو گروه — که‌شد خاک‌دریا و هامون‌چوکوه
یکی باد برخاست از رزمگاه — هوا را بپوشید گرد سپاه
دو لشکر به هامون همی تاختند — یک از دیگران بازنشناختند
جهان چون شب تیره تاریک شد — تو گفتی به شب روز نزدیک شد

شاهنامه، داستان سیاوش، بخش۱۵)

ذکر اسامی اسلحه ها با مقام حماسه سازگار است

تصویر قهرمان جنگ جز با کمال و کیفیت اسلحه اش کامل نمی شود، از این رو فردوسی در ضمن توصیف جنگ های سخت و قهرمانان آن, انواع سلاح های خوب را نیز بیان کرد. از شمشیرها و نیزه ها و تیرها و سپرها یاد کرد, و شمشیر اصیل ترین وبا ارزشترین اسلحه است, ودرمیان اسلحه نزدیک ترین سلاح به روح جنگجو شمشیر است. و استفاده از آن نشان دهنده شجاعت و قدرت است.

بنابراین بهترین سهم از توصیف را دریافت کرد. شمشیر بعنوان ابزار پیروزی و کلید کشورگشایی است، بنابراین فردوسی به صراحت از او یاد می‌کند و می‌گوید:

به شمشیر هندی بر آویختند — همی ز آهن آتش فرو ریختند

(همان، سهراب، بخش۱۵)

یا آن را به صورت تشبیهی ذکر می‌کند، و ذکر صفت می‌کند به جای وصف:

به پاسخ ندید ایچ جای درنگ همان‌آبداری که بودش به چنگ
بزد بر سر و ترگ آن نامدار تو گفتی تنش سر نیاورد بار

(همان، داستان کاموس کشانی، بخش۳)

همی گشت و تیرش نیامد چو خواست کشید آن پرندآور از دست راست

(همان، پادشاهی کسری نوشین روان، بخش۵)

یا با استفاده از استعاره به آن اشاره کند، مانند بیت زیر:

یکی ابر دارم به چنگ اندرون که همرنگ آب است و بارانش خون
کشید ابر بیجاده بار از نیام برانگیخت شبرنگ و بر گفت نام

(همان، پادشاهی گرشاسپ، بخش۱)

فردوسی گاهی از شمشیر به نام خود یاد می‌کند و گاه در قالب استعاره و مجاز از آن یاد می‌کند و در آن بیانی از اهمیت شمشیر و ویژگی های آن است که آن را به سلاح منتخب مبارزان تبدیل می‌کند. شمشیر است که بر سر دشمن می افتد و دو نیم می‌کند و اوست که دستی را که پرچم لشکر دشمن را حمل می‌کند قطع می-کند، اوست که دشمنان را شکست می‌دهد و سرنوشت جنگ ها را تعیین می‌کند. با تنوع نام‌های شمشیر به صحنه مبارزه جان می‌بخشد، به آن حرکت می‌بخشد و آن را سرشار از معانی حماسی می‌کند. و نیزه در رتبه دوم اهمیت قرار می گیرد، زیرا وقتی نبرد داغ می‌شود، ابزار، خنجر زدن می‌گردد.کیفیت آن با سختی شاخ و تیزی سرنیزه‌اش سنجیده می‌شود و فردوسی به صراحت از آن یاد کرده است:

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه بدست که ای نامداران یزدان پرست

(همان، ضحاک، بخش۷)

یا در قالب استعاره و غیر آن، چنان که گفته است:

بجنبید گشتاسپ از پیش صف یکی باره زیر اژدهایی به کف

(همان، پادشاهی لهراسپ، بخش۱۴)

برانگیخت رخش دلاور زجای به چنگ اندرون نیزهٔ سرگرای
به آوردگه رفت چون پیل مست یکی پیل زیر اژدهایی به دست

(همان، پادشاهی کیکاووس، بخش۱۶)

به همین ترتیب، وقتی از واژه‌های «آهن» و «پولاد» منظور فردوسی همه انواع سلاح‌ها می باشد، ولی گاهی منظور آن « برگستوان » می باشد. (حسن زاده،۱۳۸۶، ۱۱۰)، چنان که گفته است:

همه زیر برگستوان اندرون نبدشان جز از چشم ز آهن برون

(همان، فریدون، بخش۱۴)

و در مواقع دیگر مراد او «پیکان» می باشد، چنانکه می گوید:

همی تیر تا پرّ در خون گذشت سر آهن از ناف بیرون گذشت

(همان، داستان کاموس کشانی، بخش۱۵)

همچنین آن را به معنای "سپر" به کار برده است، چنانکه گفت:

به آهن سراسر بپوشید تن بدان تا نداند کسش ز انجمن

(همان، ضحاک، بخش۱۲)

و کلمه "پولاد" نیز در مواردی بسیاری در قالب استعاره به کار رفته است، که به ابزار جنگ اشاره کرده است (محمد حسین حسن زاده، ۱۱۲)، مانند آنچه در مورد شمشیر گفت:

گرفتند شمشیر هندی به چنگ فرو ریخت آتش ز پولاد و سنگ

(همان،سهراب، خش۱۵)

یا در کلاه آهنی که رزمنده بر سر می گذارد، چنانکه می گوید:

چو بشنید شد چون یکی پاره ابر به سر برش پولاد و بر تنش گبر

(همان، پادشاهی کیکاووس، بخش۱۶)

حرکت و نقش آن در ایجاد لحن حماسی

حرکت یکی از مهم‌ترین عناصری است که به تصویر شاعرانه رنگ حماسی می-بخشد. شعر اگر صحنه ای پر از حرکت را به مخاطب منتقل نکند، حماسی نیست. تصویر جنبشی، نوعی تصویر حسی است که در آن خلاقیت هنری متجلی می‌شود. مانند تصاویر رنگی، رنگ چارچوبه تصویر را تعیین می‌کند، وحرکت نوع آن را تعیین می‌کند و نیز معنای قابل فهمی به خواننده می‌دهد. زیرا حرکت ممکن است به منظور شفاف سازی و ایضاح با تصویر همراه باشد، وممکن است به منظور رفع خستگی وملل از روح خواننده، و بر روی آن تأثیر بگذارد. حرکت، به شعر زیبایی، پویایی و حیات می بخشد با آنچه که در آن از حرکات و صداهای احساسی ایجاد می شود، که آن را به نقطه عطفی برای خواننده تبدیل می کند و او را از حالت ایستا به حالت متحرک می‌برد. و هرگاه شعر خالی از حرکت باشد از زیبایی هنری آن کاسته می‌شود.

نمونه:

چو بشنید از او این سخن پهلوان — بیامد به کردار شیر ژیان
برانگیخت رخش دلاور ز جای — به چنگ‌اندرون نیزه سرگرای
به آوردگه رفت چون پیل مست — یکی پیل زیر اژدهایی به دست

(همان، داستان سیاوش، بخش۱۵)

فردوسی می خواهد میزان تحرکی را که در این لحظه از درگیری بود به ما منتقل کند پس به جای کلمه ی نیزه‌ها و شمشیرها از کلمه " اژدها" استفاده کرده است، زیرا اژدها نماد حرکت و فعالیت است. (اسماعیل شفق، ص۸۵). فردوسی عمداً از افعالی متناسب با این صحنه پویا استفاده می کند مانند " آمدن، برانگیختن، گراییدن، رفتن"، زیرا بر حرکت و دگرگونی دلالت دارد. همچنین ذکر نام برخی از حیوانات مانند " شیر، رخش، پیل، اژدها" تاییدی بود برای این حرکت که مشخصه میدان جنگ بود(اسماعیل شفق، ص۸۵). این امر نیز مؤید علاقه فردوسی به

گسترش حرکت و لحن حماسی در هر بیت شاهنامه است.و اگـر او از مجـاز صـرف نظر می کرد و از واژگان واقع گرایانه مانند نیزه و شمشیر استفاده می کـرد، حرکـت در صحنه متوقف می شد و ابیات درخشش و لحن حماسه خود را از دست می داد.

در مورد مفهوم حرکت در شاهنامه مطلب دیگری وجـود دارد کـه بایـد بـه آن اشاره کرد و آن است که بخشیدن پویایی به صحنه مـورد نظـر، مسـتلزم ایسـتادن در صحنه و توصیف جزئیات آن مانند تقابل دو ارتـش، گفتگـوی قهرمانـان، تجهیـزات نظامی و درگیری رزمندگان است، این امـر شـاعر را ملـزم بـه ایجـاد تعـادل بـین دو متضاد یعنی توقف و حرکت کند. یعنی فردوسی وادار بود مکثی بکند برای توصیف صحنه‌ای که پر از حرکت است، چیزی که بسیاری از شاعران در آن مهارت ندارند.

زبـس نالـه بـوق وهنـدی درای — همی آسـمان انـدر آمـد زجـای
هم از یال اسبان و دست وعنـان — ز گوپـال وتیـغ وکمـان وسـنان
تو گفتی جهان دام نر اژدهاسـت — و گر آسمان بـر زمـین گشـت را
نبـد پشّـه را روزگـار گـذر — ز بس گـرز و تیـغ وسـنان وسـپر

(همان،پادشاهی دارای داراب، بخش۴)

نتیجه گیری

یکی از مهم‌ترین نکاتی که در شعر فردوسی و ابن هانی توجه محقق را بـه خـود جلـب می کند، متمایز بودن آن در ابعاد هنری و موضوعی آن است. شعر آنان ارزش خـود را فقط از ستایش قهرمانان جنگ و دعوت بـه اخـلاق نیکـو نمـی‌گیرد،بلکـه آن را نیـز از ویژگی‌هـای هنـری متمـایزش در اجـزای ریتمیـک، روش‌هـای تصـویری و روش‌هـای ترکیب‌بندی می‌گیرد، یعنی هنر، شکل ومحتوا، زیبایی و اندیشه خـوب را در هـم مـی آمیزد. هر دو شاعر توانایی برتر در به تصویر کشیدن، انتقال صحنه ها به شیوه‌ای هیجان انگیز دارند. آنها به اندازه مناسب به شعرهاشان معانی تـازه اضـافه مـی‌کننـد، حتـی اگـر گاهی اوقات پرمدعا باشد، با این حال، این امـر اشـعار آنهـا را از سـایر اشـعار حماسـی متمایز کرد. زبردستی این دو شاعر از قلمرو خیال و تصوّر فراتر مـی رود، و بـه قلمـرو بیان والفاظ می‌رسد، از این رو کلمـاتی را انتخـاب مـی‌کننـد کـه در آن زنـگ ولحنـی

خاصی تکرار می شود. افعال حاکی از حرکت بر شعر ابن هانی و فردوسی غالب بوده است. افعالی که متوالی بودند و با شاخص های زمانی یا منطقی سازماندهی شدند. فردوسی و ابن هانی در استفاده از لغات نظامی شبیه به هم هستند که برای ایجاد لحن حماسی در اشعار خود استفاده می‌کنند. در میان این لغات، لغات جنگ ورزم را می‌یابیم که بیشتر اشعار آنها را ارائه کرده است، این امر در به کار بردن اسمای تجهیزات نظامی مختلف نمایان می‌شود.

شاهنامه یک مجموعه شعر کاملا حماسی است که همه اشعار آن حول محور موضوعات حماسی از جمله میهن ایرانی و هر آنچه مربوط به ایران، آینده آن و آرزوهای مردم ایران است می چرخد. این امری که در اشعار ابن هانی نمی‌یابیم، جایی که مضامین حماسی با حکومت فاطمی پیوند خورده بود، حکومتی که به اندازه یک ملت نبود بلکه جنبشی ایدئولوژیک که برای مدتی بر شمال آفریقا حکومت می کرد. همچنین باید توجه داشت که ابن هانی وقایع و احداث را بعنوان یک شاهد وگواه حاضر در آن، آن ها بیان کرده است، اما فردوسی وقایع و حقایقی را گزارش می‌کند که در آن حضور نداشته، بلکه آن‌ها را از کتاب‌های تاریخی و داستان‌هایی که ایرانیان از یکی به دیگر به ارث برده‌اند، گرفته است.

فهرست منابع

۱. حسینعلی،حسن و مرادی،فرهاد(۱۳۹۲). مکتب های حماسی در ادبیات فارسی و نقش آنها در ترویج زبان و ادبیات فارسی،همایش بین المللی انمن ترویج زبان و ادبیات فارسی، (www.sid.ir)

۲. حسن زاده،محمد حسین(۱۳۸۶). رزم ابزارهای مجازی در شاهنامه، کاوش نامه، شماره ۱۴

۳. رضایی،نوشاد ومحمد یاوری(۱۳۹۳).تأثیر لحن در انتقال پیام با تکیه بر شاهنامه، فصلنامه پژوهشهای ادبی و بلاغی، شماره۷، صفحات ۹_۲۵

۴. شفق،اسماعیل و سمیرا جهان رمضان(۱۳۹۰).مضامین حرکت در شاهنامه، پژوهش‌های ادب عرفانی(گوهر گویا)،دوره ۵،شماره ۴

۵. فردوسی، ابو القاسم(۱۳۸۹). شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق، مرکز دایره المعارف.

۶. فلسفی، نصر الله(۱۳۱۳). وطن پرستی فردوسی، مجله مهر، شماره ۵و۶.

۷. ناجی،محمد(۱۳۹۷) اندیشه سیاسی فردوسی، فرهنگ پژوهش، شماره ۱۲

منابع عربی

قرآن مجید

۸. أبو العباس عبد الله بن محمدالمعتز الله(۱۴۱۰هـ - ۱۹۹۰م).دار الجیل، الطبعة الأولی

۹. زاهد علی(۱۳۵۲ــ۱۹۳۲). تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن هانئ الأندلسی المغربی،مطبعة المعارف ومکتبتها بمصر

۱۰.السیوطی،جلال الدین،(۱۴۱۸ ه.ق) المزهر فی علوم اللغة وأنواعها،فؤاد علی منصور، دار الکتب العلمیة،الطبعةالأول.

۱۱.علی بن ابطالب،(۱۳۹۳). نهج البلاغ،محمدبن‌حسین شریف‌الرضی،انتشارات عطارد.

۱۲.قدامه بن جعفر(۱۳۹۱).نقدالشعر، بیروت:دارالکتب العلمیه.

۱۳.المرکز الوطنی البیداغوجی، کتاب النصوص لتلامیذ السنة الرابعةآداب، وزارةالتربیة، الجمهوریة التونسیة.